

نیم‌نگاه

رئیس پیشین سازمان اطلاعات پاکستان متهم اصلی اسناد فاش‌شده ژنرال‌ زیر آتش

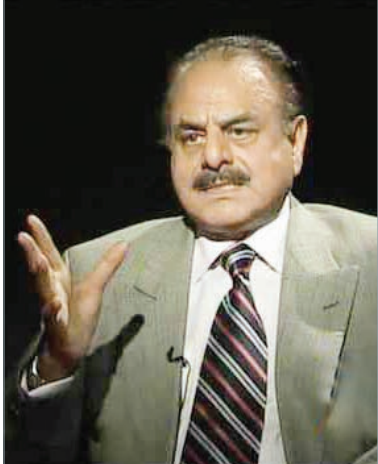
اسناد فاش‌شده از افغانستان:ژنرال «حمید گل» رئیس پیشین سازمان امنیت پاکستان را متهم می‌کنند که طالبان افغانستان را با ارسال جنگ‌افزار در سئیز با نیروهای امریکایی تقویت می‌کرده‌است. ژنرال پاکستانی، این اتهام را رد می‌کند. در ۹۲ هزار سندی که «ویکی‌لیکس» از افغانستان فاش کرده، نام هیچ‌کس بیشتر از رئیس پیشین سازمان امنیت پاکستان تکرار نشده است. در بسیاری از این اسناد، ژنرال پاکستانی متهم شده‌ن‌تنها به لحاظ ایدئولوژیک از طالبان پشتیبانی می‌کرده، بلکه برای اینها جنگ‌افزار نیز می‌فرستاده تا علیه امریکا و متحدانش در افغانستان بجنگند.

ژنرال حمید گل، در گذشته طی مصاحبه‌های متعدد خود، بارها تأکید کرده‌ن‌تنها در افغانستان بلکه در پاکستان نیز، باید قوانین اسلامی به عنوان تنها سیستم حقوقی اجرا شوند. او حتی یک بار گفته است: «برخورد غربگرایانه پاکستان در نبرد با تروریسم باید روزی پایان یابد. پاکستان تنها به این دلیل از امریکا پشتیبانی می‌کند که به پول این کشور نیاز دارد. آن‌شاءالله روزی پاکستان دیگر به این پول نیاز نخواهد داشت و می‌تواند ریشه‌های اسلامی خودش را پیدا کند.»

سایت اینترنتی اشپیگل آنلاین می‌نویسد: «اگر اتهاماتی که در اسناد کشف‌شده علیه ژنرال گل مطرح است، درست باشد، او نه‌تنها متحد فکری طالبان است، بلکه تسلیحات آنان را نیز تأمین می‌کرده و در جنگ علیه نیروهای غربی شرکت داشته است. به این ترتیب، گل مظنون است که پشتیبان مهمی برای افراطی‌ها و یکی از رهبران آنان بوده است.» گزارشگر اشپیگل در استانبول، اتهاماتی را که اسناد فاش‌شده در افغانستان علیه حمید گل مطرح می‌کنند، با وی در میان نهاده و خواستار توضیح او شده است. ژنرال بازنشته، ضمن رد همه این اتهامات گفته است: «این اسناد بی‌معنا، شوخی، غلط و احمقانه هستند. من واژه به واژه آنها را تکذیب می‌کنم. نقشی که در آنها برای من ترسیم شده، صرفاً تخیلی است.»

در یکی از سندها، گل متهم شده عمده‌یات گروگانگیری همکاران سازمان ملل متحد در افغانستان را، در اتوبان میان جلال‌آباد و کابل، رهبری کرده است. گزارشگر اشپیگل ضمن تأکید بر دقیق بودن سند مربوط به این عملیات، این اتهام را با حمید گل می‌ان می‌نهد، اما او در پاسخ می‌گوید: «یک کلمه‌اش هم حقیقت ندارد. ه‌ماش احمقانه است.»

در سندی دیگر، ژنرال بازنشته پاکستانی متهم شده ۶۵ کامیون حامل فشنگ چینی تحویل طالبان داده است. ژنرال گل در پاسخ، این اتهام را یک افسانه مسخره می‌خواند.



اشپیگل آنلاین ضمن تأکید بر این نکته که اتهام تحویل فشنگ‌های چینی به طالبان در صورتجلسه‌های ارتش امریکا، ایساف و ناتو تکرار شده است، می‌نویسد: «اظهارات مریدی که در مصاحبه‌هایش همواره نسبت با طالبان علاقه نشان داده، مقدر می‌تواند حقیقت داشته باشد؟ ژنرال پاکستانی این نظریه را تبلیغ می‌کند که ماجرای تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از سوی خود غربی‌ها طراحی شد تا بتوانند اشغال افغانستان و عراق را توجیه کنند.»

در بخشی از اسناد فاش‌شده از سوی ویکی‌لیکس، ژنرال حمید گل متهم است نه‌تنها جنگ‌افزار در اختیار طالبان گذاشته، بلکه با رهبران مهم آنها و همچنین رهبران القاعده و شبکه حنفانی نیز همواره تماس داشته است.

در پاسخ به این اتهامات نیز، ژنرال بازنشته به گزارشگر اشپیگل می‌گوید: «این اسناد فقط می‌خواهند مرا به عنوان یک منتقد جدی غرب بی‌اعتبار کنند.» او ادعا می‌کند پشتیبانی‌اش از طالبان به تفاهم برای مقاومت علیه یک قدرت بیگانه که به زور وارد افغانستان شده است، محدود می‌شود.

ژنرال پاکستانی، ماجرای افشای ۹۲ هزار سند محرمانه از افغانستان را به سیا و سرویس‌های مخفی افغانستان و هند نسبت می‌دهد و ادعا می‌کند که این سرویس‌های مخفی می‌خواهند نقش پاکستان را در منطقه کوچک کند. بر پایه گزارش اشپیگل آنلاین، رئیس پیشین سازمان امنیت پاکستان، اکنون دوران بازنشستگی را در ویلای اشرافی خود می‌گذرانند. ویلای او در محله اعیان‌نشین شمال اسلام‌آباد قرار دارد.

در حالی که کاخ سفید، واشنگتن و پاکستان هر یک به دلیلی از افشای اسناد افغانستان خشمگین هستند، دولت افغانستان اتهامات وارده به سازمان امنیت پاکستان (آی‌آی‌آی) را تأییدکننده اعتراض‌های همیشگی خود به دخالت همسایگان در امور افغانستان می‌داند. یک سخنگوی حامد کرزی رئیس‌جمهور افغانستان در واکنش به افشای اسناد ویکی‌لیکس گفته است: «دولت همواره تأکید کرده دخالت بیگانگان، بی‌ثباتی، عملیات انتحاری و سایر اشکال خضونت را وارد افغانستان کرده است.»

امروزه در بحث و جدل‌های مربوط به افغانستان غالباً نامی به میان می‌آید که احتمالاً موجب ترس باراک اوباما می‌شود؛ «بندون بی‌جانسون» سی‌وششمین رئیس‌جمهور ایالات متحده امریکا. جانسون هم مانند اوباما یک دموکرات و اصلاح‌طلبی پرشور بود که در نهایت نتوانست نیروهای امریکایی در دیگر نقاط جهان را مدیریت کند و جنگ ویتنام مانع از آن شد که

نام وی به عنوان یکی از روسای جمهور شاخص امریکا در تاریخ قرن بیستم ثبت شود. جانسون دست به کاری زد که کسی قبل از آن جاسرشت را نداشت، حتی جان اف کندی که جانسون در واقع میراث‌دار او یی بود. پروژه «جامعه بزرگ» با نام جانسون گره خورده است و هم او بود که با تبعیض نژادی در امریکا سرشاخ شد و علیه فقر اعلان جنگ داد و درهای امریکا را به روی مهاجران غیراروپایی باز کرد و سیستم آموزشی را از اساس تغییر داد و حرف از حقوق قومی پیش کشید و با دو برنامه «مراقبت پزشکی» و «درمان» پایه و اساس سیاست بهداشت و درمان نوینی را گذاشت که حال اوباما می‌تواند خانه خود را روی آن بنا کند. با این حال، همه این توانایی‌های بزرگ که دلیل برآوردهای غلط جانسون در رابطه با هندوچین از دیدها پنهان ماند. در سال ۱۹۶۶ یعنی آن زمان که تهاجم امریکا به ویتنام در اوج خود قرار گرفت، در ایالات متحده امریکا صحبت از «کمبود شایستگی لازم» به میان آمد و سیاست خارجی جانسون همه موفقیت‌های داخلی او را خراب کرد و وی به عنوان جنگ‌طلبی شناخته شد که دیگر نمی‌تواند چهره‌ای مسالمت‌جو در داخل از خود نشان دهد. باراک اوباما یعنی همان برنده جایزه صلح نوبل نیز خیلی زود خود را در به اصطلاح دو شق نامطلوب مشابه پیدا خواهد کرد و در ادامه به احتمال بسیار زیاد کلیت نظم جهانی فعلی زیرسوال می‌رود.

عراق هرگز ویتنام نبود و افغانستان هم هرگز ویتنام نخواهد بود. کسانی که با عجله دست به این مقایسه زده بودند و همواره آن را تکرار می‌کنند مرتکب خطایی تاریخی می‌شوند. در اوج جنگ ویتنام ۵۴۳ هزار سرباز زمینی در منطقه حضور داشتند که بیش از دو برابر مجموع سربازان مستقر در افغانستان و عراق بود. در ویتنام تا پایان جنگ در سال ۱۹۷۵ بیش از ۵۸ هزار سرباز امریکایی (تنها در سال ۱۹۶۸ هر هفته هزار سرباز) کشته شدند و حداقل سه میلیون ویتنامی و بیش از نیم میلیون کامبوجی و لاوسوی جان خود را از دست دادند. هر کس چنین راه‌افری را

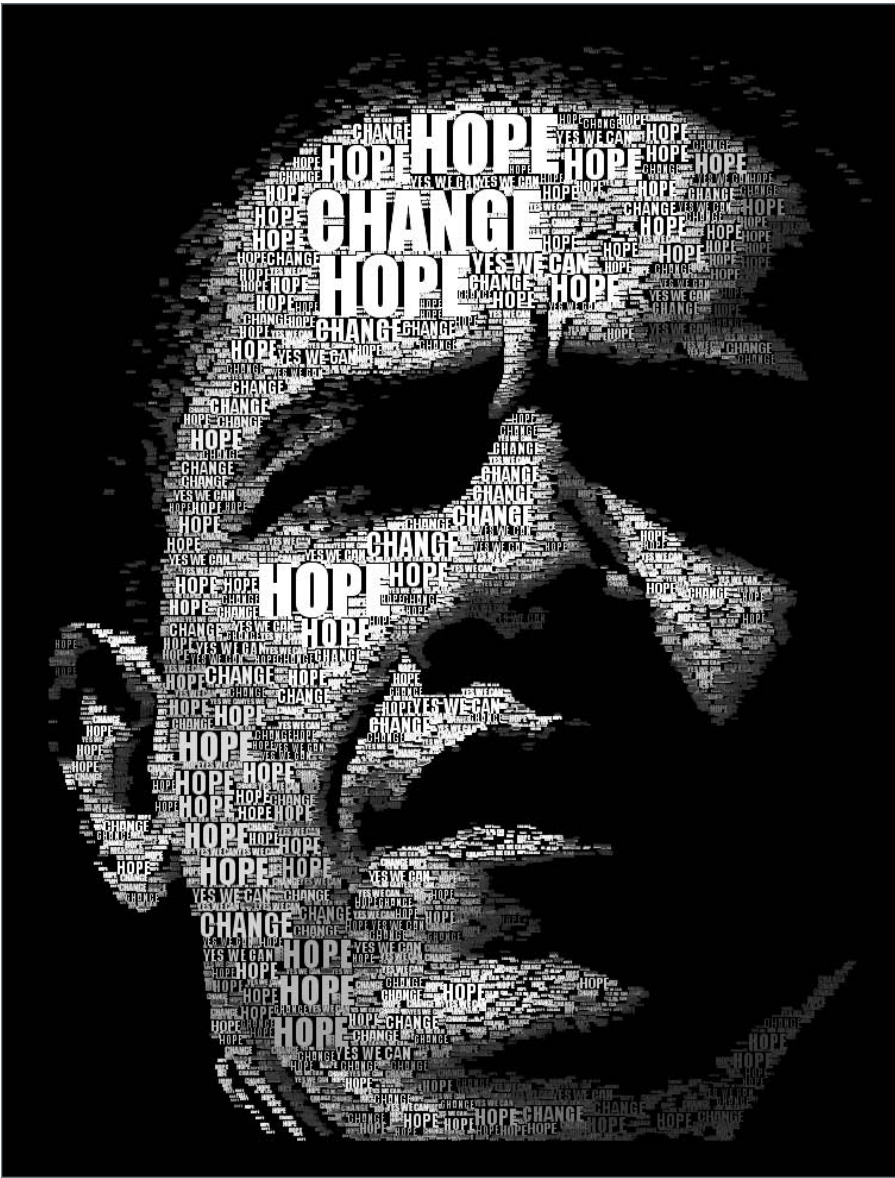
بشناسد باید از مقایسه جنگ امروز با ویتنام دست بردارد. از سوی دیگر عده‌ای از شباهت‌های این جنگ و جنگ ویتنام با توجه به چرخش سیاسی روسای جمهور امریکا در رابطه با جنگ می‌گویند. اوباما هم مانند اسلافش یعنی جانسون و نکسون وعده پایان زودهنگام جنگ را داد و مانند آنها گفت که نیروهای امریکایی در کوتاه‌ترین زمان ممکن تصمیم در مورد سرزمین‌های اشغالی را به مردم آن کشورها واگذار می‌کنند. اوباما قول داد تا پایان سال ۲۰۱۱ همه نیروهای خود را از عراق خارج کند و از جولای ۲۰۱۱ خروج نیروهای امریکایی از افغانستان را آغاز می‌کند. اما هیچ یک از وعده‌های اینجینی محقق نخواهد شد. همین هفته تعدادی از سربازان جدید امریکایی به افغانستان اعزام شدند و در نوامبر امسال همه ۳۰هزار سرباز جدید به افغانستان می‌رسند و به این ترتیب تعداد نیروهای امریکایی بالغ بر یکصدهزار نفر خواهد شد. اگر اظهارات اوباما را مینا قرار دهیم، تا جولای ۲۰۱۱ تقریباً ۹ ماه برای یک تحول و چرخش در هندوکش زمان باقی خواهد ماند و این امر با توجه به وضعیت فعلی غیرمحتمل به نظر می‌آید. این عدم احتمال را می‌توان با توجه به رویدادهای همین چند هفته اخیر بررسی کرد. هزاران نیروی امریکایی و بریتانیایی در شهر کوچک مرجا واقع در جنوب افغانستان دست به جنگی سخت و خسارت‌بار زدند تا شاید بتوانند بر طالبانی که همچنان حضور خود را حفظ کرده است، غلبه کنند. اما امروز مرجا نه آزاد شده و نه صلیبی در آن برقرار است. می‌توان این شهر را حفظ کرد، زیرا دشمنی که بخشی از آن تارومار و بخشی دیگر آن رانده شده است به‌زودی بازمی‌گردد تا آب رفته را به جوی بازگردانند. نیروهای امریکایی هم‌گون دل‌سرد و ناامید نشان می‌دهند و این عملیات نامدی است از آنچه در ۹ سال گذشته در افغانستان بر آنها رفته است. شاید امریکا و همپیمانانش در این نبرد پیروز شوند اما جنگ را باخته‌اند. این هفته افکار عمومی جهان برای حمله‌ای ظاهرآ بزرگ و تعیین‌کننده علیه قندهار به میان طفر ملاحظاتی آماده می‌شود. ادبیات به کارگرفته شده در این روزها به شدت یادآور گزارش‌های ژنرال‌های شکست‌خورده در ویتنام است. پیشاپیش معلوم است که به زودی خبرهای بسیار بدی از قندهار خواهد رسید و بار دیگر ثابت خواهد شد که این جنگی که غرب از آن به عنوان جنگ علیه ترور و عملیات راه‌بی‌بخش یاد می‌کند، برنده‌اش به نام غرب ندارد. اکثریت مردم افغانستان و حتی آن دسته از رهبران فاسد و بی‌کفایت کابل هم به طرز محسوس دیگری علاقه‌ای به پیروزی امریکا و متحدانش ندارند و ظاهراً امروز در اشتیاق خیر پیروز نیروهای بیگانه از یک کشورشان حتی به قیمت حاکمیت دوباره طالبان هستند.

عراق از همان آغاز با افغانستان تفاوت داشت. اگرچه صدام حسین دیکتاتوری وحشی بود اما رژیم او، البته با روش‌های صدامی، اکثری از مدرنیزاسیون را از سر بردی گذاشت که جامعه عراق تا به امروز از آن سود می‌برد. صدام از مذهب مهندسان تجلیل می‌کرد و علوم جدید او را به وجد می‌آورد و برای ظاهرآسازی از نقش اجتماعی زن برای مناسبات خانوادیه می‌گفت. به همین خاطر مدیریت جنگ امریکا در عراق با وجود خبرهای ناگواری که بین سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ می‌رسید به مراتب آسان‌تر بود. جامعه عراق کاملاً برخلاف افغانستان، به مراتب پیشرفته‌تر است. در عراق با وجود اختلافات مذهبی طرف‌گفت‌وگوهای منطقی وجود داشت و این افراد آن اندازه نفوذ داشتند که برای رسیدن به راه‌حل‌های امریکایی قول و وعده می‌دهند. عراقی‌ها از زمان حمله امریکا در بهار ۲۰۰۳ تا به امروز سه بار نمایندگان پارلمان را انتخاب کرده‌اند و این تعداد انتخابات پارلمانی بیانی دموکراتیک به شمار می‌آید. زمانی که اوباما به قدرت رسید، عراق کشوری بود که نخست‌وزیرش نوری‌المالکی در این اقدام گذشته بود که با وجود سنگلاخ

روای اوباما روی لبه تیغ

اولریش فیشتنر

ترجمه: محمدعلی فیروز آبادی



ببودن آن هیچ حمله و کشتاری نمی‌توانست آن حرکت را متوقف کند و این کلام- و نه سلاح - بود که می‌توانست مانعی در راه آینده این کشور ایجاد کند. اما این دستاورد طی هفته‌های گذشته اعتبار خود را از دست داد. با فاشفاری اوباما بر طرح خروج نیروهای امریکایی از عراق تا پایان سال ۲۰۱۱، این رادیکال‌ها و تروریست‌ها هستند که بار دیگر بوی نسیم صیحگاهی در این کشور را حس می‌کنند و بیش از همه این حاکمان هستند که به یاد دات‌های قدیمی و نامطلوب خود افتاده‌اند. و حال آن سبک مدیریتی که در چند سال اخیر به دلیل خواست عمومی مبنی بر خدشه‌دار نشدن وحدت ملی تطبیف شده بود، بار دیگر خودی نشان می‌دهد. نخست‌وزیر مالکی که حزبی در انتخابات پارلمان ماه مارس کرسی‌های کمتری از مهم‌ترین رقبیش «یاد علادی» به دست آورد، با لاجائی ناخوشایند ماه‌ها است که از تشکیل دولت جدید ممانعت به عمل می‌آورد. همه آن توافق‌هایی که طی سال‌ها و از سپس تلاش‌های فراوان به دست آمد به نوعی از آن دست رفت و می‌توان گفت این همه ناکامی پیامد سیاست خارجی نسنجیده اوباما است؛ کسی که غالباً چون یک ایدئالیست رفتار می‌کند اما از درک زندگی واقعی عاجز است. زندگی واقعی در عراق افغانستان همواره در سایه امکان وقوع جنگ داخلی قرار دارد. به همین خاطر اوباما (البته اگر در این میان همه دستاوردهای چندساله ناگهان ناپود نشود) در نهایت چاره‌ای ندارد جز آنکه در مورد خروج نیروها از عراق تجدید نظر کند، حتی اگر چنین تصمیمی به قیمت از دست رفتن اقتدار وی و تمام شود. عراق نیز به مانند آلمان پس از جنگ دوم جهانی تا رسیدن به ثبات به حضور نیروهای خارجی نیاز دارد و دولت امریکا باید در این مورد منطقی رفتار کند.

وضعیت کابل و بغداد در سال ۲۰۱۰ چگونه است؟ پاسخ به این پرسش در مورد عراق دشوارتر از افغانستان می‌نماید زیرا آنجا یعنی در هندوکش بی‌تردید چیزی جز یک چشم‌انداز سیاه و تاریک وجود ندارد. مناطق تحت اشغال نیروهای ائتلاف بین‌المللی همواره به عنوان پایگاه‌های موقتی به شمار می‌آیند و بخش‌های وسیعی از افغانستان به صورت دوقاقتو توسط گروه‌های بی‌شمار کوچک و قبایل و جنگ‌سالاران اداره می‌شود؛ همان کسانی که همواره از آنها به عنوان همکاران طالبان نام برده می‌شوند. و این واقعیت جامعه افغانستان است و در واقع حتی به اصطلاح دشمنان این جامعه هم از بافتی چندلایه و مختلف اعم از فرهنگی، قومی، مذهبی و جغرافیایی برخوردارند و این واقعیت کار را برای بیگانگانی که به بهانه برقراری صلح به آنجا رفته‌اند، مشکل می‌کند. غالباً از گروه‌های شناخته می‌شود که گروه‌های مخالف در افغانستان به عنوان وابستگان به پاکستان، ایران، روسیه و حتی چین یاد می‌شود. اما نباید فراموش کرد که بیش از ۳۰ سال جنگ در این کشور ارتباطاتی ایجاد کرده است که از داخل و خارج وارد می‌شود هنوز هم نتوانسته‌اند راهی درست و عادلانه برای تقسیم ثروت‌های عراق پیدا کنند. راهی که بتواند برای این کشور صلح به ارمان بیاورد. عدم توانایی برای نیل به موفقیت‌های بزرگ و از سوی نا توانایی‌های بی‌شمار حاکمان از جمله رسیدن آنها به این حتی در تأمین آب و برق عراق و بسیاری دیگر از مایحتاج مردم درمنده نشان داده‌اند. این بازی پیچیده در بغداد موجب رنجش مردم شده است و آنها رفت‌رفته از رهبران خود که نه‌تنها راه را افزایش نداده بلکه تنها به فکر خود بوده‌اند، روی برمی‌گردانند. زمانی «ایران» که مرکز سفیر پیشین امریکا در عراق، نسبت به احتمال بازگشت هم‌دانش خود به عراق هشدار داد و حال نزدیک‌ترین دوستان و متحدان این هی‌شدار را تکرار می‌کنند و این مساله زنگ خطر جدی محسوب می‌شود. این به معنی کمرنگ شدن همه امیدهای است که به هم‌زیستی عراقیان بسته شده بود و این همه درست در زمانی اتفاق می‌افتد که امریکا در فکر خروج کامل نیروهایش از عراق است.

بی‌تردید اوباما گزینه‌های زیادی برای عراق ندارد. اگر به عنوان فرمانده کل نیروهای مسلح امریکا واقعاً همه نیروهای خود را از عراق خارج کند به احتمال زیاد این به معنی شکست در آزمون عواد بود و دولت امریکا دیر یا زود این را درک خواهد کرد. از نظر کارشناسان غربی تنها با وجود حضور راه‌های

امریکایی است که نیروهای معتدل در بغداد قادر به پیشبرد طرح‌های خود خواهند شد و گرفتن این شانس از آنان اشتباهی تاریخی به شمار می‌آید. اما مساله در افغانستان به گونه دیگری است. در این کشور گزینه‌های به شدت متناقضی مطرح می‌شود که برآورد پیامدهای آن کاری بس دشوار است. اکثر کشورهای اروپایی کاری بس فشارها بر اوباما برای پایان دادن به این عملیات از این کشور را ترجیح می‌دهند و گوئی استراتژی آنها «پس از من دنیا چه آب و چه سراب» است. اما سفارها بر اوباما برای پایان دادن به این عملیات نظامی بیپوده است و سپردن تعیین سرنوشت به‌افغان‌های ناراضی بالا می‌گیرد. کانادا، هلند، لهستان، استرالیا و بسیاری از کشورهای دیگر نیروهای خود را خارج از اصل حضورشان را زیر سوال خواهند برد و ایساف تکه‌تکه می‌شود و اوباما باید انتخاب کند که با این جنگ پرهزینه را تنها با همکاری بریتانیا ادامه دهد یا بدون پیروزی مهر پایان بر آن بزند. هیچ یک از این دو گزینه مطلوب و جذاب نیست و به همین خاطر به احتمال زیاد امریکا همه تلاشاش را البته برای آخرین بار در جهت یافتن راه‌حلی سازنده به کار خواهد برد. در حال حاضر مساله این نیست که این راه‌حل و برنامه به سرعت اجرا نشود بلکه مساله اصلی دقیق اجرا شدن آن است. همان طور که فرمانده شکست‌خورده و اخراجی ایساف یعنی ژنرال مک‌کریستال قبل از کنار گذاشته شدنش گفت این کار امری سهل و ممتنع به حساب می‌آید. اگر قرار باشد برنامه‌های مک‌کریستال ادامه یابد این امر مستلزم افزایش مداوم نیروهای امریکایی در افغانستان خواهد بود. امروز در افغانستان هنوز هم همه آن فاکتورهایی که از زمان آن «بازی بزرگ» در قرن نوزدهم میان امپراتوری بریتانیا و روسیه جریان داشت، نقشی مهم ایفا می‌کنند. این مناقشه آن مناقشاتی است که تنها در داخل مرزهای افغانستان حل نمی‌شود. اگر اوباما واقعاً آن رهبر جهانی نجات دهنده‌ای است که پس از انتخابش به مقام رئیس‌جمهور امریکا از او یاد می‌شد پس باید بتواند بار دیگر کنفرانسی در مورد افغانستان برگزار کند که همه طرف‌های ذی‌نفع از جمله روسیه، چین، پاکستان، ایران و حتی به نوعی طالبان و برخی از جنگ‌سالاران در آن حضور داشته باشند. با توجه به موقعیت فامعبار فعلی تنها چنین کنفرانسی است که می‌تواند راه خروجی برای بروزرفت از این وضعیت فلاکت بار پیدا کند. اگر این تلاش‌ها صورت نگیرد آنگاه پیش‌بینی آینده افغانستان کار دشواری نیست؛ به تدریج بی‌سبب و سرعت همه متحدان امریکا خود را کنار می‌کشند و سازمان ملل هم به کارهای خود مشغول می‌شود و دیر یا زود افغانستان را فراموش می‌کند. بعد از آن، این کشور به دامن هرج و مرج می‌افتد و در پایان طالبان به عنوان ناجت‌دهنده بار دیگر امورات آن کشور را در می‌گیرد. به این ترتیب تاریخ یک بار دیگر گرفتار دوری باطل می‌شود و خون همه آن قربانیان و همه آن تلاش‌ها به هدر می‌رود و افغانستان بار دیگر در همان نقطه‌ای قرار می‌گیرد که در سال ۲۰۰۱ قرار داشت.

در عراق و افغانستان مساله فراتر از ایجاد ثبات در دو کشور و جامعه است. مساله اصلی بر سر کل منطقه و حوزه‌های نفوذ ژئوپولیتیک و همین طور بر سر نوع بازی نهایی برای نقش امریکا در جهان است. در یک نظر اجمالی می‌توان پیش‌بینی کرد روزی می‌رسد که امریکا در همین سال‌های آغازین قرن بیست و یکم موقعیت خود را به عنوان یک ابرقدرت در افغانستان و عراق از دست بدهد و این مقام را به چین واگذار کند؛ همان کشوری که در حال حاضر در تمام دنیا به یک «قدرت نرم» معروف است، همان طور که زمانی امریکا با این ادعا وارد عرصه سیاست جهانی شد. و این امکان نیز وجود دارد که شکست ژمونی امریکا در جهان را رقم زند. تا آن ماه‌ها و سال‌های اخیر سایه شوم یک بحران اقتصادی تاریخی هم بر جهان سنگینی می‌کند؛ بحرانی که ابعاد آن فراتر از امریکا و نقش او در جهان است. شاید اولویت اصلی همان جنگ‌های امریکا در عراق و افغانستان باشد اما سه قدرت بزرگ و متوازن در عرصه سیاست جهانی به دلیل آن بحران، واقعیت‌های تلخی را تجربه می‌کنند. سازمان ملل، ناتو و اتحادیه اروپا در خطرری فرار کرد دارند و کار زیان‌های جانی این جنگ‌ها به‌خصوص در خارج از افغانستان به چشم می‌ریزند. این سه قدرت در هندوکش نشان دادند که نه‌تنها شایستگی جلوگیری و مداخله در بحران‌ها را ندارند بلکه تنها هزینه‌ها را افزایش می‌دهند. اگرچه سازمان ملل برنامه موفق آموزش در افغانستان را کلید زد و توانست وضعیت امنیتی و درمان را بهبود بخشد اما در مورد وظیفه دیگرش یعنی ساخت یک ملت کاملاً شکست خورد. ناتو هم در چارچوب نیروهای ایساف هرگز نتوانست در هیچ نیردی موفق شود و صلحی برقرار نکند. این توان در روابط میان کشورهای اروپایی دید و در این میان افغانستان دارند بیش از هر چیز برای منافع ملی خود می‌جنگند و به علیه دشمنان افغانستان جدید. همه این‌ها دامه‌ها حاصل یک واقعیت تلخ است: امروزه در افغانستان همه امیدها برای یافتن راه‌حلی عادلانه و فراقری برای این مشکلات کابونی و داخلی جهانی از بین رفته است. شکست نهادهای جامعه بین‌المللی عملیات نظامی منزوی شد و حتی مورد تمسخر جامعه جهانی قرار گرفت. اگر ماموریت افغانستان آن طور که به نظر می‌آمد پایانی ناخوشایند داشته باشد تمام طرف‌های درگیر جنگ به تدریج از یکدیگر فاصله می‌گیرند و هیچ چشم‌اندازی برای آن کشور و منطقه از خود بر جای نمی‌گذارند و این مساله خسارتی فراگیر و گسترده در سیاست جهانی به شمار می‌آید. بی‌تردید مسوولان جنگ افغانستان باید از روش‌های فعلی دست بردارند و با آگاهی از وضعیت اسفبار امروز کار روی یافتن راه‌حلی عاقلانه و عملی را شروع کنند. بی‌تردید واقعیت زمان به ما حکم می‌کند کنفرانسی بزرگ و با شرکت فعال همه بازیگران برای یافتن این راه‌حل تشکیل شود. منبع: اشپیگل

تحلیل

سفر معنادار امیر عبدالله به سوریه و لبنان

محمدعلی عسگری

امروز قرار است «عبدالله بن عبدالعزیز» پادشاه عربستان سعودی برای گفت‌وگو با «بشار اسد» رئیس‌جمهور سوریه وارد دمشق شود. سفر پادشاه سعودی از جهات مختلفی دارای معنا و اهمیت خواهد بود، به ویژه آنکه پس از یکسری بروز تنش‌ها در لبنان صورت می‌گیرد. چند روز پیش روزنامه الوطن چاپ سوریه نوشت قرار است رهبران عرب برای کاهش تنش‌های به وجود آمده در لبنان به این کشور سفر کنند. این روزنامه یادآور شده بود در این راستا قرار است به جز پادشاه سعودی، روسای جمهور ایران و سوریه نیز به لبنان سفر کنند. به گفته الوطن قرار است بشار اسد پیش از ماه رمضان و محمود احمدی‌نژاد پس از ماه رمضان به این کشور سفر کنند. گرچه از سفر این دو رئیس‌جمهور اطلاع دقیقی در دست نیست اما پادشاه سعودی امروز به سوریه و پس از آن به لبنان خواهد رفت. شاید سفر وی به لبنان مقارن با سفر بشار اسد به این کشور باشد که در این صورت این سفر بسیار معنادار خواهد بود. روزنامه «الوطن» چاپ دمشق دیروز نوشت: قرار است ملک عبدالله روز پنجشنبه وارد دمشق شود و پس از سفر دو روزه به سوریه روز جمعه به بیروت پایتخت لبنان سفر کند. به نوشته این روزنامه گفت‌وگوی روز پنجشنبه بشار اسد رئیس‌جمهوری سوریه و «عبدالله بن عبدالعزیز» پادشاه عربستان درباره مسائل دوجانبه و تقویت ثبات در منطقه خواهد بود. الوطن افزود: شفاف‌سازی فضای سیاسی عربی به خصوص با توجه به اینکه عبدالله از شرم‌الشیخ به سوریه سفر می‌کند، بحران تشکیل دولت جدید عراق، روند صلح فلسطینی – اسرائیلی، موضوع گفت‌وگوی مستقیم صلح با اسرائیل، مصالحه ملی فلسطین، محاصره غزه و پرونده هسته‌ای صلح‌آمیز ایران مهم‌ترین محورهای مورد بحث دو طرف است. در همین ارتباط «ولید المعلم» وزیر خارجه سوریه گفت: سفر پادشاه عربستان به سوریه نشانگر اوج هماهنگی سیاسی مستمر، رابطه خوب و همکاری مثمر‌تر میان دو کشور است.همچنین این منابع افزودند: پادشاه عربستان می‌خواهد با سفر به لبنان و دیدار با مقام‌های ارشد این کشور، اصرار کشورش بر وحدت و حاکمیت لبنان، روابط حسن همجواری آن با سوریه و این موضوع را مورد تأکید قرار دهد که ریاض با هر گونه فتنه در لبنان مخالف است. به نوشته الوطن، برگزاری نشست لبنان با حضور سران پنج کشور شامل لبنان، قطر، سوریه، ترکیه و عربستان در گرووی رایزنی‌های کنونی



میان آنان است که ممکن است بعد از ورود پادشاه عربستان به دمشق رقم زده شود لذا عجیب نیست اگر اسد و ملک عبدالله با یکدیگر وارد بیروت شوند. گفته می‌شود «حمد بن عیسی آل خلیفه» پادشاه بحرین نیز قرار است در روزهای اخیر به لبنان سفر کند که ممکن است در این اقدام مربوط به دادگاه ترور داشته باشد. روابط سوریه و عربستان بعد از ترور رفیق حریری به تیرگی گرایید تا اینکه در جریان کنفرانس اقتصادی کویت و سفرهای اسد به ریاض و سفر عبدالله به دمشق بهبود یافت. همان‌طور که گفته شد این سفر در شرایطی برگزار می‌شود که با نزدیک شدن به اعلام احکام مربوط به دادگاه ترور رفیق حریری تنش‌های جدیدی در لبنان بروز کرده است. به گونه‌ای که ابتدا سیدحسن نصرالله طی سخنانی نسبت به احکام قرضی این دادگاه اعتراض کرد و گفت از ابتدا سناریویی در کار بود که عوامل شبه‌الله را در این ترور دخیل بدانند. چند روز بعد سعد حریری به سخنان نصرالله پاسخ داد. یک باردیگر نصرالله در پاسخ به سخنان حریری با لحنی نرم‌تر و ملایم‌تر از او خواست دادگاه بین‌المللی را متوقف کند و در عوض دادگاهی داخلی برای رسیدگی به این پرونده تشکیل دهد تا از فتنه‌ها جلوگیری شود. در روز گذشته نیز به گزارش الشرق الاوسط، صبحی الطفیلی از مقامات سابق لبنان از سعد حریری خواسته به عنوان اولیایی دم از خون پدرش بدرگرفته و برای جلوگیری از وقوع جنگ داخلی با فتنه‌ای ناخواسته اجازه ندهد سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی که همه زیر نظر امریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها اداره می‌شوند از موضوع سوءاستفاده کنند. به هرحال سفرهای اخیر پادشاه عربستان سعودی به کشورهای سوریه و لبنان می‌تواند از جهات مختلف مورد بررسی قرار گیرد اما نقش این کشور در همکاری لبنان و سوریه و برقراری اشتی مجدد بین این دو کشور که برای کنترل اوضاع لبنان موضوع دیگری است، به پادشاه سعودی سعی می‌کند آن را تحقق بخشد.